

ریشه های تقاض

قوانین

(عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر)

مقدمه:

انسان موجودی اجتماعی است و به منظور بر آوردن نیازمندی های زیستی، فطری، روحی - روانی، اقتصادی و... احتیاج مبرم به برقراری ارتباطی دائمی با هم نوعان خود دارد. تا در عین سود بردن از حاصل کار دیگری، خود نیز فایده ای به آنان رسانده باشد. علاقه ها و کینه های اجتماعی نیز بر مبنای این ارتباطات ایجاد می شوند. پس شرط بر آوردن نیازمندی های طبیعی و احتیاجات اجتماعی ارتباط است و ایجاد این رابطه با تشکیل اجتماعات میسر می شود. برای تدوین یک اجتماع ضروری است که نظامی طبیعی و یا قراردادی که از سنت ها، آداب، رسوم، ملیت و مذهب ریشه می گیرد، در آن جامعه مستقر شده باشد. انسان، این موجود شریف و عاقل برای داشتن یک زندگی مسالمت آمیز، چاره ای جز پیروی و اطاعت از اصول و ضوابط آن نظم ندارد. هر چند ممکن است این اصول با خلق و خوی اوسازگاری و هماهنگی کلی نداشته باشد. با وجود تمایل انسان به داشتن زندگانی توأم با آرامش و آسایش، بعضی از افراد در مواردی به منظور جلب منفعتی و یا به مقاصد دیگری از اصول حاکم بر آن اجتماع تخطی کرده و به عبارتی از مقررات حاکم که هدفش منظم نمودن روابط او با اجتماع و هم نوعانش است، عدول می کنند. بدیهی است که در چنین مواقعی جامعه برای حفظ نظم اجتماعی و مصون نگه داشتن ارتباطات اجتماعی از خدشه، در قبال این افراد از خود واکنش نشان خواهد داد که در غالب موارد این واکنش جنبه تنبیه و مجازات داشته و موجب برقراری انواع محرومیت ها اعم از حقوق اجتماعی و یا فردی یا سلب آزادی رفت و آمدی مختلف می شود. بنا به مراتب فوق مادر اجتماع، همواره با قبول قانون و نقض آن مواجه هستیم. هدف از نگارش این مقوله مختصر بررسی اجمالی پدیده قانون گریزی و یا نقض قوانین در جامعه بوده و سعی شده است نتایج یک تحقیق میدانی را که از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر به عمل آمده با عناوین کلی و پیشنهادات مورد نظر در هر مورد بیان شود. مقاله حاضر در قالب کلیات و سه مبحث کلی تهیه و تدوین شده است. امید است که مطالعه و ملاحظه نوشته فوق موجب ایجاد انگیزه بیشتر برای اجتناب از نقض قوانین که نوید بخش جامعه ای سالم با روابطی مطلوب است، باشد.



قبل از بررسی علل نقض قوانین و نیز دلایل عدم موفقیت در احترام به قانون از طرف آحاد جامعه ضروری است که تعریفی از قانون داشته باشیم. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدون اینکه تعریفی از قانون ارائه کرده باشد در اصل هفتاد و یکم بیان داشته است: «مجلس شورای اسلامی در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند» در سایر قوانین عادی نیز (اعم از قوانین مدنی یا جزایی) تعریفی از قانون نشده است. آقای دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی در ترمینولوژی حقوقی در خصوص قانون نوشته‌اند: «گفته شده اصل آن Canon است که عبارتست از مقررات موضوعه توسط مقامات کلیسا» و اضافه کرده‌اند قاعده حقوقی عام یا خاص که توسط قوه مقننه وضع شده باشد، معنی واقعی قانون است.^(۱)

با امعان نظر به عنوان مقدمه قانون مدنی کشورمان «در انتشار و آثار و اجرای قوانین به طور عموم» مواد (۱) و (۲) آن^(۲) چنین استنباط می‌شود که مصوبات مجلس، عنوان قانون را داشته و کیفیت اجرای آن را نیز قانون مدنی معین کرده است.

همچنان‌که در مقدمه نیز ذکر شد هر انسان در جامعه با سایر افراد جامعه دارای رابطه‌هایی است. آنچه این انسان در روابط خودش با سایر افراد، مجبور و ملزم به مراعات آن است و اگر توجهی به آن نکند، از طرف جامعه مورد مجازات و تنبیه قرار خواهد گرفت، قانون نامیده می‌شود.^(۳)

به عبارت دیگر اوامر و نواهی که از طرف قوه مقننه به منظور برقراری نظم و امنیت و رفاه و آسایش عمومی اعلام می‌شود، قانون محسوب و ضمانت اجرای آن نیز در قوانین مربوط (اعم از مدنی یا جزایی) تعیین شده است. برای مثال قانون اساسی در اصل بیست و دوم اشاره کرده است: «حیثیت جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است؛ مگر در مواردی که قانون تجویز کند» بر این اساس در ماده (۶۹۴) از قانون مجازات اسلامی، برای کسی که در منزل

دیگری به عنف با تهدید وارد شود، مجازات حبس معین کرده است. (ماده ۶۹۴ قانون مجازات اسلامی: هر کس در منزل یا مسکن دیگری به عنف یا تهدید وارد شود به مجازات شش ماه تا سه سال حبس محکوم خواهد شد و در صورتی که مرتکبین دو نفر یا بیشتر بوده و لااقل یکی از آنها حامل سلاح باشد به حبس از یک تا شش سال محکوم می‌شوند).

حال سؤال این است که چرا ما نتوانسته‌ایم در مهار تعرض و نقض قانون توسط افراد جامعه چندان موفقیتی کسب کنیم؟ چرا عده‌ای به تعهدات قراردادی و قانونی خود عمل نمی‌کنند؟ چرا عده‌ای دست به سرقت می‌زنند؟ چرا راننده‌ای از چراغ قرمز عبور می‌کند؟ چرا شوهری نفقه زن خودش را با داشتن استطاعت مالی نمی‌پردازد و...؟ به‌طور کلی در کشور ما حاکمیت قانون از گذشته‌های دور تا کنون همواره با بحران روبه‌رو بوده و در دوره‌های مختلف دارای فراز و نشیب‌های متعددی بوده است. اگر با دیدی منطقی به گرفتاری‌های عمده جامعه و مردم بنگریم ملاحظه خواهیم کرد که علت عمده آن اجرای نادرست یا عدم اجرای قانون است.

تاریخ زندگی اجتماعی بشر بیانگر این امر است که تنها در سایه حاکم شدن قانون است که بشر توانسته است در مسیر ترقی، توسعه و پیشرفت گام بردارد. انسان برای اینکه زندگی‌اش بهبود پیدا کند باید به قانون عمل کند. یعنی برای خود آنها بهتر است که در چارچوب قانون قرار گیرند و بر آن عمل کنند. برای انسان و جامعه مفید و سودمند است که از قانون پیروی کند. به عبارت دیگر اگر می‌خواهد آرامش را در آغوش گیرد و از هرج و مرج فارغ شود باید به قانون روی آورده و از طرف دیگر کسانی را که به مقررات موجود که به نفع همه است، معترض می‌شوند مورد خطاب و مجازات قانونی قرار داده و آنان را تنبیه کند.

فرض بر این است که قانون و مقررات بر اساس نیازمندی‌های جامعه که متشکل از مجموعه‌ای از انسان‌هاست، تدوین می‌شود. به عبارت دیگر

شرط رفع حوائج فردی و جمعی افراد جامعه، اجرای آن اصول و رعایت آن از طرف تمامی افراد تشکیل دهنده آن است، در این فرض ممکن است قاعده‌ای بر خلاف میل و خواست افراد قلبی نیز بوده باشد. اما شرط است که همه از آن اطاعت کنند. منظور از حاکمیت قانون این است که اعمال و رفتار مردم در جامعه بر اساس معیارها و موازین خاصی باشد که مردم در یک نهاد منطقی و منظمی آن را تنظیم کرده‌اند و همه باید بر اساس آن و در چارچوب تعریف شده آن و نه بر مبنای خودخواهی و سلاقی شخصی به اداره امور و کارهای خود پردازند. یکی از خصوصیات اصلی و بدیهی قانون، عام الشمول بودن قواعد آن و نسبت به همه افراد است. یعنی زمانی که در مجلس شورای اسلامی قانون وضع می‌شود، همه آحاد مردم از هر طبقه اجتماعی، از هر موقعیت اجتماعی با هر میزان سواد، زن و مرد، پیر و جوان، دارای تکلیف می‌شوند. (ماده ۵ قانون مدنی: کلیه سکنه ایران اعم از اتباع داخله و خارجه مطیع قوانین ایران خواهند بود، مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد) و باید از مفاد آن بی‌قید و شرط اطاعت کنند. در این حال فرض وجود تفکر و فعلی برخلاف آن قانون که مورد قبول باشد به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست. زیرا وضع قانون به دلیل عدم وجود حکم و تکلیفی از طرف قانونگذار در یک موضوع معین به منظور بر آوردن نیازمندی‌های اجتماعی مردم بوده است. چگونه ممکن است عده‌ای آن را قبول نداشته و یا با قید و شرط آن را اجرا کنند. در صورت وجود این فرضیه، نمی‌توان اعتقاد داشت که قانون حاکم بر روابط مردم با همدیگر یا با دولت در آن موضوع معین باشد؛ زیرا عده‌ای خود را ملزم به تبعیت از قواعد آن نمی‌کنند. به نظر می‌رسد که قانون باید به تمام افراد و شئون مردم حاکم مطلق باشد و برای رسیدن به این هدف باید قوانین متناسب با روحیات، باورها، مقتضیات، عوامل تاریخی، جغرافیایی، دینی، ... هر ملتی و قومی تدوین شده باشد. یعنی مادامی که قانونی از نقطه نظر اجتماعی، متناسب، دارای مقبولیت





و جامعیت نباشد، انتظار حاکمیت و حکمرانی آن به مردم و جامعه، انتظاری بس بیهوده خواهد بود.

مبحث دوم: قانون را منزلت یک ارزش و هنجار اجتماعی

در مباحث قبلی اشاره شد که بشر برای بر طرف کردن نیازمندی‌های خود در بین هموعانش اقدام به وضع اصول و قواعدی می‌کند. برای مثال اگر قانونی برای مجازات سرقت مال دیگری مقرر می‌شود به منزله این است که جامعه به اعضای خود این حق را نمی‌دهد که بدون اجازه مالک مالی، آن را برداشته و تصاحب کنند. یعنی یکی از نیازمندی‌های مردم این است که به حق مالکیت آنها احترام گذارده شده و کسی بدون مجوز قانونی متعرض آن نشود. نتیجه اینکه عدم تعرض به مال دیگری به عنوان یک رفتار پسندیده و ارزش و برعکس آن، یک رفتار مذموم و غیرارزش محسوب خواهد شد.

قانون یکی از ستون‌های اصلی فرهنگ عمومی و به تبع آن فرهنگ سیاسی مردم تلقی می‌شود. جوامع انسانی در چارچوب موازین و هنجارهای قانونی و اجتماعی فرصت رشد و تبلور پیدا می‌کنند. اساساً قانون یکی از ارکان اصلی حیات اجتماعی است و جامعه فاقد این عنصر اساسی، در واقع چیزی جز اجتماعات گرفتار در هرج و مرج نیست. میزان آرج نهادن به قانون به عنوان یک قاعده و هنجار تنظیم کننده رفتار اجتماعی، بازگوکننده سطح فرهنگ و رشد سیاسی، اجتماعی مردم یک جامعه است. قانون باید به یک ارزش در جامعه تبدیل شود و همه افراد جامعه قبول کنند و به خود بیاوراند که قانون چیز خوب و نیکی است. به عبارت دیگر سودمندی که از قانون و حاکمیت آن نشأت می‌گیرد چیز خوبی است و یک ارزش است. نتیجه اینکه اصول و قواعد و قوانین وضع شده در جامعه‌ای برگرفته از هنجار یا ناهنجار بودن افعالی است که آن قوانین اشاره به آن دارد. به عنوان مثال، دادن مخارج زندگی همسر توسط شوهر به عنوان یک هنجار و ارزش و ترک این وظیفه و عدم پرداخت این مخارج در جامعه ما به عنوان غیرارزش و رفتار ناهنجار تلقی

می‌شود. البته در بحث مربوط به علل نقض قوانین بیشتر به این مبحث خواهیم پرداخت.

مبحث سوم: نقش حقوق و تعهدات قانونی در زندگی

پدیده قانون شکنی به سان سایر پدیده‌های علوم انسانی و اجتماعی علل و عوامل متعدد و متفاوتی دارد که هر کدام به نوبه خود و یا در کنار دیگر علت‌ها موجب بروز رفتار و گفتاری می‌شود که نتیجه آن نقض یکی از قوانین و مقررات جزایی، مدنی، اقتصادی و... است. برای مثال اگر فردی از سردرد شدیدی اظهار ناراحتی می‌کند، ریشه و علت اصلی این سردرد ممکن است سرماخوردگی، سینوزیت، ناراحتی‌های چشمی، عفونت‌های مغزی، ضربات مغزی، سکنه مغزی و کم خونی باشد. همچنین در مواردی ممکن است جمع یک یا چند مورد از عوامل مذکور موجب سردرد شده باشد. بر این اساس اگر فردی مقررات راهنمایی و رانندگی را رعایت نکرده و برای مثال در هنگام شب از چراغ قرمز عبور کند، این تخلف و نقض مقررات ممکن است ناشی از یک حالت اورژانس باشد؛ مثلاً مریضی را می‌خواهد به بیمارستان برساند، یا عدم احساس ضرورت در توقف پشت چراغ قرمز، کمبود فرهنگ رانندگی، کمبود فرهنگ اجتماعی و... باشد.

اگر انسان‌ها به طریقی به خود آگاهی و فهم و درک درست از قانون و فلسفه آن رسیده باشند و بین خود و قانون حایل احساس نکنند، بهتر و بیشتر می‌توان به پیاده شدن قانون امیدوار بود. قانون ارزش است و ارزش قانون نیز در درک و آگاهی درست از آن، صورت مقبول به خود می‌گیرد.

در این مبحث سعی کرده‌ایم پاره‌ای از علل عمده بی‌توجهی به قوانین را مورد بررسی قرار داده و در هر مورد به نظر می‌رسد تلاش در جهت رفع آن علت‌ها، پیشنهاد مطلوب نیز بوده باشد.

عدم آگاهی مردم از قوانین

از جمله عمده‌ترین دلایل رفتارهای مخالف قانون، عدم اطلاع و آگاهی مردم از مواد و مقررات قانونی است. به عبارت دیگر عده کثیری از مردم از قوانین جزایی اطلاعی نداشته و بر این اساس عملی را انجام می‌دهند که به تصور خود مجاز بوده‌اند، در حالی که بعداً متوجه می‌شوند قانون چنین اذنی به آنها نداده است. برای مثال فردی با این تصور که دستگاه‌های گیرنده ماهواره‌ای در غالب خانه‌ها وجود دارد و این کثرت نشان از اجازه قانونی است، اقدام به خرید و استفاده از این دستگاه می‌کند. یا راننده‌ای به لحاظ عدم اطلاع از مقررات راهنمایی و رانندگی در میدان شهری، ماشین خود را پارک کرده و به سرکار خود می‌رود. موقع مراجعت متوجه می‌شود که جریمه شده است و پس از توضیح مأمورین انتظامی آگاه می‌شود که نباید در میدان‌ها توقف کند. اگر امکان دسترسی و اطلاع از قواعد و مقررات برای همه به صورت مطلوبی وجود داشت، یعنی حکومت می‌توانست به شکل گسترده‌ای از طریق ابزارهایی که در اختیار دارد (از قبیل: رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، مجامع عمده و...) مردم را از مقررات حاکم مطلع می‌کرد، یا سطح سواد مردم بالنسبه با اندازه‌ای بود که امکان آگاهی از مقررات را داشتند؛ به نظر می‌رسد که با کاهش چشمگیر رفتارهای ناقض قانون مواجه می‌شدیم. زیرا هیچ انسانی تمایل به مذمت شدن، تنبیه شدن، مجازات شدن، و محدود شدن حقوق قانونی و یا فطری خود را ندارد و نمی‌خواهد که حیثیت‌اش به راحتی مورد خدشه واقع شود.

عدم آگاهی از بُعد دیگری هم قابل بحث است و آن جهل به میزان مجازات یا تنبیه مقرر برای رفتار خلاف قانون است. در این حالت فرد

می‌داند رفتاری که می‌خواهد انجام دهد از طرف قانون به عنوان یک فعل مجرمانه و غیر قانونی تلقی می‌شود ولی از عاقبت و نتیجه آن آگاهی ندارد. در مصاحبه‌هایی که با مجرمین و یا متهمین می‌شود اغلب آنها اظهار می‌دارند که اگر از میزان مجازات عمل ارتكابی خود مطلع بودند، به هیچ وجه مرتکب آن نمی‌شدند. زیرا منافع حاصل از عمل مجرمانه در مقابل مجازاتی که در انتظار او است، تناسبی با یکدیگر ندارند. پس برای افزایش میزان آگاهی مردم از ضمانت اجرای قانونی، بایستی در جهت اطلاع رسانی به یکی از طرق مذکور در قبل، فعالیت و تلاش مداوم و مستمری انجام شود.

در مبحث دوم در این خصوص مطالبی بیان شد. اگر ما قوانینی تصویب کنیم که افراد جامعه آن را قبول نداشته باشند به همان میزان امکان اجرای آن برای مجریان قانون، امری بس مشکل و در پاره‌ای موارد غیر ممکن خواهد بود.

اگر اهداف و فلسفه وضع قانونی برای مردم قابل درک و فهم و استنباط نباشد، به هیچ‌وجه خود را در قبال اجرا و اطاعت از آن قاعده مقید نخواهند دانست و مجریان قانون برای اعمال آن می‌بایستی از قوای قهریه مجازات استفاده کنند. از نظر جرم‌شناسی این باور که ما برای پیشگیری از ارتكاب جرایم همیشه از حربه مجازات استفاده کنیم، رده‌شده و در عمل نیز اعمال این نظر نتیجه و بهره‌مطلوبی نداشته است. مادامی‌که غیرارزشی و غیراخلاقی بودن عملی آشکار نشده و مورد پذیرش مردم نباشد، در صورتی که منافع فردی ایجاد کند و ناظری هم وجود نداشته باشد، ممکن است با ارتكاب آن عمل غیر قانونی مواجه شویم. اجرای قانون بدون درونی شدن در تک تک افراد جامعه و احساس همدلی بین افراد یک اجتماع، مقدور نیست. اگر انسان‌ها به طریقی به خود آگاهی و فهم و درک درست از قانون و فلسفه آن رسیده باشند و بین خود و قانون حایل احساس نکنند، بهتر و بیشتر می‌توان به پیاده شدن قانون امیدوار بود. قانون ارزش است و ارزش

پدیده قانون شکنی به سان سایر پدیده‌های علوم انسانی و اجتماعی علل و عوامل متعدد و متفاوتی دارد که هر کدام به نوبه خود و یا در کنار دیگر علت‌ها موجب بروز رفتار و گفتاری می‌شود که نتیجه آن نقض یکی از قوانین و مقررات جزایی، مدنی، اقتصادی و ... است.

قانون نیز در درک و آگاهی درست از آن، صورت مقبول به خود می‌گیرد. پس بازنگری در پاره‌ای از قوانین الزاماً ضروری است و توجه به خواست مردم به خصوص جوانان، مقتضیات زمان (چه در داخل کشور و چه خارج از آن)، فرهنگ، آداب و سنن و ... در تصویب و وضع قواعد جدید اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد.

انسان برای برطرف کردن نیازهای اولیه زندگی و تداوم حیات دنیوی خود، باید توانایی مالی تهیه اقلام حیاتی زندگی خود را داشته باشد. نبود امکانات مالی و یا کمبود آن، نه به عنوان یک علت عمده بلکه به عنوان عاملی قوی در نقض قوانین به خصوص از نظر کیفری به حساب می‌آید.

اکثر جرم‌شناسان اعتقاد دارند که بزهکاری جوانان به‌طور کلی در اثر شرایط نامتناسب محیط زندگی بروز می‌کند اگر این مسأله را به دقت بررسی کنیم، خواهیم دید که ابتدا شرایط نامناسب پدیدار می‌شوند. سپس بر اثر نقش‌های مختلف آنها، واکنش‌هایی به صورت بزهکاری و جنایت متظاهر می‌شود.^(۱) عدم تأمین نیازهای مادی زندگی، موجب ناامیدی از آینده و عدم امکان ایجاد شرایط مناسب برای زندگی شده و تعادل روانی انسان‌ها را به خصوص پدران خانواده و

جوانان را مختل کرده و به نظر می‌رسد این نقطه، سرآغاز تمایل و کشش به سمت رفتارهای ناقض قانون می‌شود. تلاش برای رسیدن به یک زندگی متعارف حق طبیعی هر انسانی است و اگر در رسیدن به این هدف از طرق قانونی، موفقیتی کسب نکند، حامی و کمک کننده‌ای نیز برای او وجود نداشته باشد، در غالب موارد افراد سعی خواهند کرد از طرق غیر قانونی در جهت رفع نیازهای اولیه خود برآیند. این طرق غیر قانونی ممکن است به یکی از اشکال مختلف مانند ارتكاب انواع جرایم باشد یا عدم انجام تعهدات و یا سوء استفاده‌ها و اختلاس‌ها و رشوه‌گیری‌ها که جرایم اخیر از ناحیه کارکنان دولت بیشتر مشاهده خواهد شد.

اگر به پرونده‌های شخصیتی و اجتماعی و وضعیت اقتصادی افراد مجرم توجه شود، بی‌هیچ تردیدی نامناسب بودن وضعیت اقتصادی در غالب آنها به وضوح قابل ملاحظه است. مشاهده درآمدهای چشمگیر عده‌ای محدود از افراد جامعه، وجود فاصله‌های طبقاتی، رشد علمی کسانی که توانایی مالی داشته‌اند، عدم اشتغال افراد تحصیل کرده جامعه که چندین سال از عمر و جوانی و نیروی ذهنی خود را صرف مطالعه و کسب علم کرده‌اند، احساس وجود امکانات جامعه در اختیار عده محدودی از افراد جامعه و ... باعث ایجاد احساس تنفر نسبت به جامعه و به وجود آمدن انواع عقده‌های روانی برای گرفتن حق خود از جامعه شده و این امر در بین جوانان بیشتر از کودکان و یا بزرگسالان و با درصد بالایی قابل مشاهده خواهد بود.

معامله‌ای که به قصد فرار از دین انجام می‌شود، وجه چکی که در سررسید آن پرداخت نمی‌شود، ولگردی، کلاشی، گدایی، کلاهبرداری، خیانت در امانت، سرقت، قتل و جرایم دیگری که در غالب موارد علت اصلی ارتكاب آن عدم وجود وضع اقتصادی و مالی مناسب در افراد جامعه است. پس بایستی تلاش بی‌وقفه و بلکه شبانه‌روزی را انجام داد تا سرمنشأ آغاز بسیاری از تخلفات و جرایم و نقض قانون را در جامعه



خشکاند.

فقر بدترین نگهدارنده است.

فقر جنایت نیست بلکه چیزی است حتی بدتر از جنایت.

فقر هر فضیلتی را از بین می‌برد.

فقر و نداری علت العلل جرم و جنایت و گناه است.

مستخدمین دولت، از بالاترین مقام دولتی گرفته تا پایین‌ترین فرد آن از لحاظ سلسله مراتب همواره به عنوان نمود و نشانه نظام محسوب شده و رفتار و کردار و گفتار اینان برای مردم در بینش و تفکرشان نسبت به نظام، مقررات و اصول حاکمیت، مؤثر واقع شده و براین اساس اگر آنان را در گفتار و افعال خود صادق، مفید به قانون، عادل در اظهار نظر و قضاوت، منطقی در تصمیمات ببینند، مردم نیز چنین عمل کرده و در نهایت امید به اجرای مقررات رفته رفته در ذهن مردم بیشتر و بیشتر می‌شود. به لحاظ همین اهمیت است که شرایط ورود به دستگاه‌های دولتی و استخدام در یکی از مشاغل دولتی معمولاً سخت و مشکل‌تر از دیگر نهادهای غیردولتی و مؤسسات خصوصی در نظر گرفته می‌شود. تا افرادی که به خدمت دولت (در قوای سه‌گانه و دیگر نهادهای وابسته به دولت) درمی‌آیند، الگوی مناسب و قابل قبول برای سایرین بوده باشند.

برای مثال اگر مأمور نیروی انتظامی، بدون مجوز قانونی و به جهت خصومت و مسائل شخصی و بدون اذن صاحب منزل، وارد خانه او شوند، یا کارشناس شهرداری که در حال ساخت منزل شخصی است یکی از تخلفات موضوع ماده (۱۰۰) شهرداری را انجام دهد، یا کسی که مقام قضایی دارد بدون دلیل و مدرک از دیگری شکایت کرده و یا افترا بی‌بنا به او وارد کند، بیمارستان دولتی که در آن سقط جنین غیرقانونی انجام شود، کارمند اداره‌ای به لحاظ سوء استفاده از مقام و موقعیت خود، اموالی را که به او سپرده‌اند تصاحب کند و یا برای انجام کار خلاف قانون به نفع کسی، رشوه

بگیرد و... هرکدام به نوبه خود سبب خواهند شد مردم عادی راه را برای تخلفات احتمالی خود هموار دیده و اگر در شرایط و اوضاع و احوال مساعدی برای نقض قانون قرار گیرند بدون هیچ تردیدی برخلاف مقررات و قوانین عمل کنند.

ادارات و ارگان‌های دولتی می‌بایستی اولاً نهایت سعی خود را در جذب نیروهای خود که برای اعمال حاکمیت و یا تصدی وظیفه عمومی، استخدام می‌شوند به عمل آورده و از افراد واجد صلاحیت بهترین افراد را از نظر تخصص و تعهد و پای بندی به قوانین و هنجارهای مورد قبول

عدم تأمین نیازهای مادی زندگی، موجب ناامیدی از آینده و عدم امکان ایجاد

شرایط مناسب برای
زندگی شده و تعادل
روانی انسان‌ها را به

خصوص پدران خانواده و
جوانان را مختل کرده و به
نظر می‌رسد این نقطه،
سرآغاز تمایل و کشش به
سمت رفتارهای ناقص
قانون می‌شود.

جامعه، انتخاب کنند و از طرف دیگر نظارت مستمر و مداوم خود را متوقف نکرده و همواره به عملکرد متولیان ارگان‌ها و سازمان‌های عمومی نظارت داشته و صرف تعهد قبلی، موجب غفلت از تخلفات و رفتارهای ناقص قانون آنان نباشد. به نظر نگارنده عمده تخلفات انجام شده توسط مستخدمین دولت در چند سال اخیر، از نبود و یا کمبود نظارت توسط دستگاه‌های ذی‌ربط نشأت می‌گیرد. اگر ما بتوانیم با متخلفین در سازمان‌های دولتی برخوردی قاطع، سریع و به‌دور از هرگونه جانبداری داشته باشیم، مردم به عدالت قضایی و اعتبار قوانین و نیز اقتدار قانون و مجریان آن اعتماد خواهند داشت. در غیر این صورت متأسفانه وضعیت موجود در دستگاه‌های

دولتی را شاهد خواهیم بود، به حدی که مقامات مسؤول کشورمان از فساد حاکم بر تعدادی از دستگاه‌های دولتی به صراحت ابراز ناراحتی و نگرانی شدید می‌کنند. خوشبختانه در سال‌های اخیر روسای محترم قوای سه‌گانه اقدامات گسترده‌ای را در راستای کاهش تخلفات و فساد اداری انجام داده‌اند.

علی‌هذا اگر مجریان قوانین کشورمان خود عمداً مرتکب رفتارهای ناقص قانون نباشند، در اجرای سیاست‌های نظام موفق بوده و می‌توانند اعمال قانون کنند اما اگر مصداق رطب خورده‌ای باشند که می‌خواهند مانع رطب خوردن دیگری شوند، نتیجه‌ای که ناگفته آشکار و عیان است، قابل مشاهده خواهد بود.

واژه دین در فرهنگ لغات و نیز در کاربردهای قرآنی به معانی، حکم و قضا، رسم و عادت، قانون، جزا، شریعت، طاعت و بندگی، تسلیم و انقیاد، اسلام، توحید و خداپرستی آمده است. مرحوم علامه طباطبائی (ره) دین را چنین تعریف می‌کند: «دین روش ویژه‌ای در زندگی دنیوی است که سعادت و صلاح دنیوی انسان را هماهنگ و همراه با کمال اخروی و حیات حقیقی جاودانی او تأمین می‌کند».^(۵)

پس مقید شدن، اطاعت کردن و تسلیم شدن به پاره‌ای از اصول، عادات و قواعد که صلاح دنیا و آخرت شخص در آن نهفته است دینداری و عدم آن موجب ضلالت و گمراهی و ضایع شدن دنیا و آخرت انسان‌ها خواهد بود.

به جرأت می‌توان ادعا کرد که غالب اصول اخلاقی مورد قبول و جاری در جوامع بشری را ادیان الهی توسط پیامبران، برای انسان به ارمغان آورده‌اند. هر چند که نقش سایر مکاتب اجتماعی نیز در پرورش و گسترش این اصول غیر قابل انکار است ولی، پیامبران به جهت اتصال به ذات لایزال خداوندی بیشترین نقش و اثر را در این خصوص داشته‌اند.

باورهای دینی و مذهبی به عنوان حامی و پشتیبان انسان در زندگی دنیوی بوده و شدت و



غلظت آن باعث رستگاری و قلت آن موجب خواری و ضلالت او خواهد بود. انسانی که دین و ایمان نداشته باشد معمولاً هیچ قدرتی را برای کنترل و تعدیل غرایز و امیال نفس خود مبذول نخواهد کرد. اگر انسان به غیر از این زندگی دنیوی کوتاه به زندگی ابدی باور نداشته باشد و به روز جزا و حساب یقین نکند، بدون هیچ ترس و واهمه‌ای در جهت برطرف کردن نیازهای مادی و روحی و غریزی خود برخواهد آمد، هر چند بر خلاف اخلاق، قانون و عقل بوده باشد.

اگر آمار جرایم روز به روز افزایش می‌یابد، اگر دزدی، قتل، کلاهبرداری، صدور چک بلامحل، مزاحمت، ضرب و جرح، سقط جنین و خیلی از جرایم دیگر، در جامعه به کرات مشاهده می‌شود، به نظر نگارنده علت عمده‌اش ریشه در تقلیل و یا از بین رفتن باورهای اعتقادی و مذهبی در مرتکبین آن جرایم دارد. چگونه ممکن است فرد مسلمان به آخرت و روز جزا معتقد باشد و در عین حال به مال، ناموس، شرف، حیثیت دیگری تجاوز کند. چگونه ممکن است فردی به گناه کبیره بودن غیبت، تهمت، دزدی، خیانت در امانت و دیگر رفتارهای غیر شرعی واقف بوده و در عین حال در مواقعی مرتکب آن اعمال بشود. البته این گفته به معنی نفی سایر علل موثر در یک رفتار خلاف شرع و قانون نیست، اما بایستی گفت که باورهای اعتقادی و مذهبی عامل بسیار مهمی در پیشگیری از انجام رفتارهای خلاف قانون محسوب می‌شود.

پس باید چاره‌های اندیشید و علاج دردموجود را یافت و شروع به درمان آن کرد. زیرا که رفته رفته آثار شوم این نقیصه شدیدتر و خشن‌تر شده و بیشتر در جامعه احساس خواهد شد.

امام صادق (ع) فرموده‌اند: «هرکس دوست دارد قبولی یارد نمازش را بداند، ببیند نمازش او را از فحشا و منکر باز داشته است یا نه. به اندازه‌ای که نماز، انسان را از منکرات باز می‌دارد، به همان اندازه قبول می‌شود».

در خاتمه قبل از پرداختن به نتیجه بحث، به عناوین سایر علل دیگر که موجب نقض قوانین

می‌شوند فهرست‌وار اشاره می‌شود:

۱- نقض قوانین در پاره‌ای از موارد از طرف مردم نوعی زرنگی محسوب می‌شود.

۲- عدم آگاهی از نتایج خوب اجرای قانون.

۳- عدم احساس نیاز به قانون (مانند عدم استفاده از کمربند ایمنی موقع رانندگی).

۴- از هم پاشیدگی خانواده که اثر آن بیشتر در مورد فرزندان قابل ملاحظه است.

۵- تأثیر محل سکونت و همسالان در نقض قوانین.

۶- عدم مراقبت والدین از فرزندان.

۷- عدم وجود ضمانت اجرایی مناسب و کافی برای نقض قوانین.

۸- زیاد بودن تعداد قوانین جزایی که به نوبه خود باعث می‌شود ارزش قانون رفته رفته در ذهن مردم از بین برود و در نتیجه منجر به نقض قانون می‌شود.

۹- عدم اقتدار پلیس در برخورد با ناقضان قانون.

ریشه قانون‌گریزی مردم را ضعف فرهنگی و ناآگاهی مردم از فلسفه وضع قانون، باید دانست. اگر مسئولین کشور در جهت فرهنگ‌سازی جامعه برنامه ریزی و حرکت کنند و فواید قانون‌پذیری را برای مردم تشریح کرده و اقشار مختلف جامعه را از حقوق و تکالیف خویش آگاه سازند و در این راستا ابزارهای گوناگون از قبیل مطبوعات، صدا و سیما و رسانه‌های جمعی را به کار گیرند، قطعاً نقش مهمی در بالا بردن فرهنگ حقوقی و قانون‌پذیری مردم خواهند داشت. به لحاظ اینکه مسئولین مملکتی برای مردم جامعه، به عنوان الگوهای رفتاری محسوب می‌شوند، بی تردید رعایت و پذیرش قانون از سوی آنها بر میزان قانون‌پذیری سایر افراد جامعه، تأثیر مثبت خواهد گذاشت.

در جامعه پذیرش قانون باید مذهب مختار باشد؛ نه قانون‌گریز. اگر در جامعه‌ای نقض قانون رایج باشد مجازات به عنوان قصاص رخ می‌نماید.

هر کس زمینه را برای قانون شکنی فراهم ببیند بی‌درنگ اقدام می‌کند. اما اگر قانون‌پذیری به عنوان اصل قرار گیرد، کسی که قانون شکنی می‌کند مطمئناً انسان عادی و معمولی نبوده و از بیماری بزرگی رنج می‌برد. زیرا انسان خود آگاه قانون شکن نیست. در این جاست که مجازات، معالجه است. اگر قوانین در درون تک‌تک افراد جامعه نهادینه شود، مفاهیم دیگر جهت‌ترغیب انسان به اعمال قانونی خودبه‌خود در راستای آن قرار می‌گیرد. در این شرایط کسی به قانون پناه نمی‌برد بلکه قانون را در درون دل و جان و قلب خود جای می‌دهد. جامعه سعادت‌مند جامعه‌ای است که قانون به انسان‌ها پناهنده شود، نه انسان‌ها به قانون. و لازمه این امر این است که در یک چنین جامعه‌ای شخصیت، منش، اعتبار و کرامت انسانی پاس داشته شود. به امید روزی که شاهد جامعه‌ای سعادت‌مند، قانون‌مدار، و مردمی قانون‌پذیر باشیم.

۱- جعفری لنگرودی، دکتر محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۵۱۷، چاپ ششم، انتشارات گنج دانش.

۲- ماده (۱) - مصوبات مجلس شورای اسلامی به رئیس جمهور ابلاغ و رئیس جمهور باید ظرف پنج روز آن را امضا و به دولت ابلاغ کرده و دولت موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت آن را منتشر کند.

ماده (۲) - قوانین ۱۵ روز پس از انتشار در سراسر کشور لازم‌الاجرا است مگر آنکه در خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد.

۳- ماده (۲) قانون مجازات اسلامی: «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم محسوب می‌شود».

۴- مساواتی آخر، دکتر مجید، جرم‌شناسی، جلد اول: ص ۲۱۶.

۵- المیزان، ج ۲، ص ۱۳۰.

